

رویکرد سیاست شبکه ای: تعمیم اندیشه سرمایه اجتماعی به عرصه تحلیل دولت

دکتر مهرداد نوابخش^۱، دکتر سعید عطار^۲ و دکتر سید رحیم ابوالحسنی^۳

چکیده

درک شبکه ای از سرمایه اجتماعی و بسط آن برای تحلیل سیاست، موضوعی است که کمتر به آن توجه شده است. رویکرد شبکه ای یکی از چهار رویکرد مربوط به نظریه سرمایه اجتماعی است. ایده اصلی رویکرد شبکه ای در نظریه سرمایه اجتماعی این است که شبکه های اجتماعی دارای ارزش هستند. در این رویکرد، سرمایه اجتماعی مجموع منابعی است که در شبکه های اجتماعی جریان دارد. بدین معنا، سرمایه اجتماعی، دارایی مهم موجود در چارچوب ارتباطی است که میان افراد برقرار شده است. این چارچوب، شبکه نامیده می شود. شبکه ها در هر حوزه، هدف خاصی را دنبال می کنند اما مخارج مشترک اهداف همه شبکه ها، دستیابی به سهم بیشتری از منابع کمیاب است. بر این مبنای، شبکه های سیاسی خواستار تصاحب سهم بیشتری از قدرت به معنای توان تصمیم گیری در مورد شیوه تخصیص منابع هستند. دولت، مکان این نزاع و جایگاه ها یا منصب های دولتی، موضوع اصلی نزاع است. تلفیق تئوری سرمایه اجتماعی با تحلیل شبکه ای یعنی رویکرد شبکه ای به سرمایه اجتماعی با روش تحقیق کیفی (توصیفی-تحلیلی) و استفاده از مفاهیم تحلیل شبکه ای برای تحلیل مهمترین بازیگر سیاسی، دولت، بستر تحلیل سیاست شبکه ای است. این نوشتار می کوشد تا با طرح خطوط اولیه رویکرد سیاست شبکه ای، چشم انداز جدیدی از بحث در مورد دولت چندپاره در کشورهای کمتر توسعه یافته ارائه کند.

کلید واژه ها: نظریه سرمایه اجتماعی، تحلیل دولت، رویکرد سیاست شبکه ای، شبکه های سیاسی

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۰۳/۱۴

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۱/۲۱

^۱ عضو هیات علمی جامعه شناسی دانشگاه آزاد، واحد علوم و تحقیقات: E-mail: mehrdad_navabakhsh@yahoo.com

^۲ عضو هیات علمی علوم سیاسی دانشگاه یزد: E-mail: s.attar@ut.ac.ir

^۳ عضو هیات علمی علوم سیاسی دانشگاه تهران: E-mail: abhasani@ut.ac.ir

مقدمه: دولت غیریکپارچه و ضرورت طرح رویکردی جدید

نظریه دولت برای چندین دهه، تحت سیطره منازعات میان نهادگرایان، کثرت‌گرایان و ابزارگرایان بوده است. نهادگرایان بنا به سنت وبری، بر خودمختاری نهادهای دولت تأکید کرده و این نتیجه را از دنبال کردن منطق درونی یک دولت تاریخی معین اخذ کرده‌اند. کثرت‌گرایان به تبیین ساختار و تطور دولت می‌پردازند و آن را نتیجه مجموعه متنوعی از تأثیرات در روند شکل‌گیری دولت می‌دانند که بر اساس پویشهای جامعه مدنی متکثر و اجرای بی‌وقفه فرآیند قانونی شکل می‌گیرد. ابزارگرایان، مانند مارکسیست‌ها یا تاریخ‌گرایان، دولت را تجلی سلطه منافع برخی از کنشگران اجتماعی می‌دانند؛ خواه دولتهایی که دچار چالشهای درونی نیستند (کمیتة اجرایی بورژوازی) خواه دولتهایی که نتیجه بی‌ثبات مبارزات، معاهدات و هم‌پیمانیها هستند (کاستلز، ج ۲، ۱۳۸۵: ۳۶۳) نکته مشترک اغلب این نظریات، مفهوم وبری دولت به عنوان یک کل یکپارچه بوده است. نادیده گرفتن یا کم‌توجهی به عملکردها و سازوکارهای غیررسمی، نهادهای دولتی ضعیف و ناکارآمد، حضور دائمی گروههای ذی‌نفع و نفوذ آنها بر سیاستهای دولت، وجود منافع متغیر میان بازیگران اصلی سیاست و نزاع مستمر آنها با یکدیگر درون / یا از طریق نهادهای رسمی همگی مویذ ضرورت طرح رویکردی دیگر برای فهم دولت (به خصوص در کشورهای کمتر توسعه یافته) به جای رویکرد رسمی- نهادی کلاسیک و سایر رویکردهای متأثر از آن است.

واقعیت دولت در جهان توسعه نیافته یا کمتر توسعه یافته، شکل و ماهیت متفاوتی دارد چرا که در اینجا دولت، نه یک واحد یکپارچه یا یکدست بلکه مجموعه‌ای از گروههای منافع را شامل می‌شود که ممکن است با یکدیگر در تضاد باشند (حکیمیان و مشاور، ۱۳۸۳: ۲۳). مشکل این نیست که چیزی در آنجا (درون دولت) وجود ندارد بلکه مشکل آن است که اتفاقاً آنجا خیلی چیزها (پاره‌های مجزای دولت) با هم درگیرند. هر کدام از این پاره‌ها، ظرفیتهای، مقاصد و عملکردهایی متفاوت دارند. در حالی که بخشی از دولت مستقل از فشارهای اجتماعی عمل می‌کند بخشی دیگر منافع اجتماعی را بازتاب می‌دهد. فهم دولت به عنوان واحدی یکپارچه در واقع کم‌بها دادن به کنشگران متفاوتی است که بر سر منافع و علائق در درون دولت با یکدیگر رقابت می‌کنند (Geddes, 1994: 7). از اینرو، دولت شامل مجموعه‌ای از نهادها و رویه‌های مختلف است که بر مبنای منفعتی واحد عمل نکرده، بلکه بر اساس منطق و پویش‌های متمایزی عمل می‌کنند که برخی از آنها با هم سازگار و برخی دیگر کاملاً متناقض و نامنسجم هستند (اوئن، ۱۳۸۳: ۳۰۱). به عبارت دیگر، در این جا دولت، مجموعه بخشهای متنوعی است که به جز در حفظ وضع موجود و تضمین تداوم حفظ قدرت، تشابه اندکی با یکدیگر ندارند. از این منظر، مقاله حاضر می‌کوشد تا به امکانهای تحلیل شبکه‌ای برای تحلیل دولت اشاره کند. استفاده از امکانهای این تحلیل ما را به رویکرد جدیدی می‌رساند که آن را «رویکرد سیاست شبکه‌ای» می‌نامیم. مقاله با اشاره به اینکه تحلیل شبکه‌ای یکی از ۴ رویکرد مطرح در نظریه سرمایه اجتماعی است آغاز و با توصیفی از ابعاد هر شبکه و انواع سرمایه‌های درون شبکه‌ها، به طرح اولیه خطوط تحلیلی رویکرد سیاست شبکه‌ای می‌پردازد. روش پژوهش این نوشتار، توصیفی- تحلیلی و ابزار آن، جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها از منابع موجود کتابخانه‌ای، مصاحبه با برخی از کارشناسان و استفاده از مطالب مهم موجود در سایت‌های اینترنتی است.

تحلیل شبکه‌ای به مثابه تحلیل سرمایه اجتماعی

سرمایه اجتماعی مفهومی است که در اقتصاد، تجارت، جامعه‌شناسی و بهداشت عمومی جهت اشاره به ارتباطات درون و مابین گروهی از آن استفاده می‌شود. اگرچه تعاریف مختلفی برای این مفهوم وجود دارد، اما در مجموع، سرمایه اجتماعی به عنوان نوعی «علاج همه مشکلات» جامعه مدرن تلقی شده است. به طور کلی، می‌توان به چهار رویکرد سرمایه اجتماعی اشاره کرد: رویکرد جماعت‌گرایانه^۱، رویکرد شبکه‌ای^۲، رویکرد نهادی^۳ و رویکرد هم‌نیروزیایی^۴. جدول زیر، به برخی از مهمترین محورهای تمایزبخش به این رویکردها پرداخته است.

جدول ۱: ویکردهای چهارگانه سرمایه اجتماعی (گردآوری از نویسندگان)

رویکرد	جماعت‌گرا	شبکه‌ای	نهادهی	هم‌نیروایی
محدود و شاخصهای اصلی	سرمایه اجتماعی به عنوان وجوهی از سازمان اجتماعی مانند مشارکت مدنی، هنجارهای عمل متقابل و اعتماد به دیگران در سازمانهای محلی مانند کلوبها، انجمن‌ها و گروههای مدنی (Putnam, 1993, 1995)	سرمایه اجتماعی در برگزیده انجمن‌های افقی و عمودی میان مردم و مجموعه ارتباطات درون و میان واحدهای اجتماعی (Woolcock & Narayan, 2000)	سرمایه اجتماعی در برگزیده بخشهای خصوصی و عمومی (Woolcock & Narayan, 2000) است که در جامعه مدنی فعالیت می‌کنند. جامعه مدنی تا میزانی می‌تواند فعالیت کند که نهادهای دولتی زمینه آن را فراهم کنند (Adger, 2001)	ارتباط دولت-ملت و شبکه‌های متراکم و اجتماعی عوامل اصلی اند. این شبکه‌ها، مکمل و جانشین بالقوه بخش‌های دولتی و غیردولتی برای ارتقاء توسعه پایدار هستند (Woolcock & Narayan, 2000; Adger, 2001)
پایندگی سرمایه اجتماعی	سرمایه اجتماعی (به عنوان متغیر مستقل) همکاری برای سود دوطرفه را تسهیل می‌کند و بر سطح رفاه جامعه تأثیر می‌گذارد (Putnam, 1993, 1995)	سرمایه اجتماعی (به عنوان متغیر مستقل) وایا وابسته) شمشیری دلبسته است که می‌تواند طیفی از خدمات باارزش را برای اعضاء جامعه فراهم کند یا هزینه زیادی را بر جامعه تحمیل کند (Woolcock & Narayan, 2000)	سرمایه اجتماعی، متغیر وابسته است. کیفیت نهادهای سیاسی، حقوقی، و اقتصادی باعث افزایش سرمایه اجتماعی می‌شود؛ سرمایه اجتماعی ای که خود باعث کاهش نرخ فقر می‌شود (Woolcock & Narayan, 2000)	سرمایه اجتماعی، متغیر واسط است که توسط نهادهای عمومی و خصوصی ساخته می‌شود (Woolcock & Narayan, 2000). سرمایه اجتماعی، پروسه توسعه را تقویت می‌کند.

بر اساس این جدول، رویکرد شبکه‌ای یکی از چهار رویکرد مطرح در تئوری سرمایه اجتماعی است. ایده سرمایه اجتماعی دارای تعاریف متعدد، اشکال متنوع و اجزای گوناگونی است و بسته به هر نظریه، شکلی خاص پیدا می‌کند: برای کلمن (۱۹۹۰)، هنجارهای اجتماعی، برای هیچتر (۱۹۸۳) و پوتس (۱۹۹۳)، همبستگی گروهی و برای پاتنام (۱۹۹۵)، مشارکت در سازمانهای داوطلبانه و مدنی است. سرمایه اجتماعی، همان طور که فلپ (۱۹۹۶) و برت (۱۹۹۷) اشاره کرده اند، ابتدائاً به منابع در دسترس در شبکه‌های اجتماعی اشاره دارد (Lin, 1999b: 471). این به معنای گره خوردن ایده سرمایه اجتماعی به تحلیل شبکه‌ای یا تلقی شبکه‌ای از سرمایه اجتماعی است.

در این رویکرد، ایده اصلی این است که شبکه‌های اجتماعی دارای ارزش هستند. همان طور که سرمایه فیزیکی یا سرمایه انسانی هم به صورت فردی و هم در شکل جمعی می‌توانند موجب افزایش بهره‌وری شوند، ارتباطات اجتماعی و روابط میان کارگزاران اجتماعی هم بر بهره‌وری افراد و گروهها تأثیر می‌گذارند. بدین معنا، سرمایه اجتماعی تراکم منابع بالفعل یا بالقوه‌ای است که با تصرف شبکه بادوامی از روابط کم و بیش نهادینه شده مبتنی بر آشنایی یا شناخت دو طرفه به هم پیوسته شده اند. بر این اساس، حجم سرمایه اجتماعی تحت تصرف یک کارگزار، به اندازه شبکه پیوندهایی که او می‌تواند به نحوه مؤثری بسیج کند و به میزان و حجم سرمایه‌ای بستگی دارد که تحت تصرف یک کارگزار است، یا حتی سرمایه‌ای که تحت مالکیت کل مجموعه کارگزاری است که او با آنها پیوند برقرار کرده است (بورویو، ۱۳۸۴: ۱۴۷-۱۴۸). در واقع، این رویکرد را باید حاصل به هم پیوستن نظریه سرمایه اجتماعی و تحلیل شبکه‌ای دانست.

کتاب «حفره‌های ساختاری»^۵ رنالد برت، تأثیر زیادی در درهم تنیده شدن سرمایه اجتماعی و تحلیل شبکه‌ای گذاشت. برت می‌کوشد تا ارتباط میان آنچه او حفره‌های ساختاری می‌نامد با شدت و ضعف سرمایه اجتماعی را مورد تحلیل قرار دهد. او حفره‌های ساختاری را «جدایی میان تماسهای غیرزائد» (Burt, 1992: 18) می‌داند. به عبارت دیگر، اگر امکان ارتباط میان گره‌های (یا افراد) دو شبکه وجود داشته باشد اما این ارتباط برقرار نشود، شکافهایی در ساختار اجتماعی به وجود می‌آید. برت، این شکافهای ارتباطی را حفره‌های ساختاری می‌نامد. به نظر او، سرمایه اجتماعی قوی، رابطه‌ای با قدرتمندی پیوندها و ارتباطات ندارد بلکه قوت سرمایه اجتماعی امری است که صرفاً با حفره‌های ساختاری مرتبط است (Ibid: 11). او ایده‌ای را بسط می‌دهد که پیش از این توسط مارک گرانووتر (۱۹۷۳) در مقاله «استحکام پیوندهای ضعیف»^۶ در مجله جامعه‌شناسی امریکا مطرح شده بود. به نظر گرانووتر، پیوندهای ضعیف با اعضای خارج از گروه می‌تواند باعث تسهیل در گردش اطلاعات و موفقیت اعضای گروه شود. این بدان معناست که نه قوی بودن ارتباطات درون گروهی بلکه پیوندهای ضعیف برون گروهی موفقیت را تضمین می‌کند. در این چارچوب، برت این ایده را بسط می‌دهد که وجود ارتباطات قوی نشان دهنده بیشتر بودن سرمایه اجتماعی نیست بلکه وجود پیوندهای متعدد ضعیف که بتواند ارتباطات میان تعداد بیشتری از افراد را پوشش دهد، منجر به تقویت سرمایه اجتماعی می‌شود.

شود. بدین معنا، پر کردن حفره های ارتباطی یا به زبان او، حفره های ساختاری، نشان دهنده قوت سرمایه اجتماعی در میان شبکه ای از انسانهایی است که تا پیش از این با یکدیگر ارتباط نداشتند. در تلقی او از سرمایه اجتماعی، تاکید زیادی بر شبکه های ارتباطی می شود؛ شبکه هایی که او وجود ارتباط ضعیف متعدد میان اعضای درون شبکه با سایرین برون شبکه را نشانه قوت آنها می داند.

نان لین (۱۹۸۲)، دیگر جامعه شناس معروف نیز نظریه منابع اجتماعی^۷ را مطرح می کند که در آن، شبکه های اجتماعی از منظر سرمایه اجتماعی مورد تحلیل قرار می گیرند.^۸ لین در این مورد بحث می کند که ساختار کلان اجتماعی نوعی ساختار سلسله مراتبی است که از طریق تخصیص منابع متعددی چون ثروت، موقعیت اجتماعی و قدرت تعین می پذیرد.^۹ به نظر لین (۲۰۰۱) استفاده از ارتباطات اجتماعی و روابط اجتماعی برای دستیابی به اهداف، حیاتی است. از این نظر، سرمایه اجتماعی به عنوان منبعی که از طریق این ارتباطات فراهم می شود، برای دستیابی به اهداف افراد، گروهها، سازمانها و جوامع بسیار مهم است (Zhang, 2010: 18). برای لین، سرمایه اجتماعی مجموع منابعی است که در شبکه های اجتماعی جریان دارد. به عبارت دیگر، سرمایه اجتماعی، دارایی های موجود در شبکه هاست (Lin, 1999a: 28 & 30) و در شبکه ها و روابط ریشه دارد (Ibid: 35). اندیشه پشتیبان این تلقی، ساده است: سرمایه گذاری در روابط اجتماعی و انتظار برای بازگشت سود. او در این بحث، با اتخاذ روش شناسی فردگرایانه، تحلیلی خرد از شبکه های ارتباطی ارائه می کند.

در مجموع، رویکرد شبکه ای به سرمایه اجتماعی را باید در این گزاره خلاصه کرد: سرمایه اجتماعی، دارایی مهم موجود در چارچوب ارتباطی است که میان افراد برقرار شده است. این چارچوب، شبکه نامیده می شود. این تلقی، در تعارض آشکار با رویکردی است که شبکه ها را بخشی از سرمایه اجتماعی می داند. برخی بر این باورند که نباید تحلیل سرمایه اجتماعی را به تحلیل شبکه ای تقلیل داد بلکه در تحلیل سرمایه اجتماعی باید به ابعاد دیگر آن نیز توجه داشت (Tinggaard Svendsen and Haase Svendsen, 2009: 3). رابرت پاتنام، مهمترین مدافع رویکرد اخیر است: «منظور از سرمایه اجتماعی، وجوه گوناگون سازمان اجتماعی نظیر اعتماد، هنجارها و شبکه ها است» (پاتنام، ۱۳۸۰: ۲۸۵). پاتنام آشکارا، شبکه ها را وجهی از وجوه سرمایه اجتماعی می داند در حالی که در رویکرد شبکه ای، سرمایه اجتماعی سرمایه ای است که در درون شبکه ها در جریان است. بدین معنا، سرمایه اجتماعی پیامدی از وجود شبکه ها است (Burt, 2008: 31) و از اینرو، قرار داشتن در یک شبکه، معادل داشتن سرمایه ای برای کنش ورزی معین است. اعتماد، عمل متقابل، آگاهی و مواردی از این دست همگی پیامدهایی از وجود سرمایه اجتماعی در درون شبکه ها هستند. منظور از کنش ورزی معین، تاکید بر انتظار برآورده شدن حد معینی از خواستههاست. این خواستهها، می تواند خواستههای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی باشد. از اینرو، می توان گفت که بسته به موضوع و محتوای پژوهشی که رویکرد شبکه ای به سرمایه اجتماعی را اتخاذ کرده است، شبکه هم می تواند متغیری مستقل یعنی ابزاری تلقی شود که توسط کنشگران در جهت رسیدن به اهداف خاصی به کار گرفته می شود و هم متغیری وابسته دانسته شود که پیامد ارتباط گیری کنشگران است (مصاحبه با پروفیسور هانسپیتر کریسی، ۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۹۰).

ابعاد شبکه: بُعد ساختاری و بُعد هنجاری - شناختی

تحلیل دقیق شبکه ها، مستلزم شناخت ابعاد آنها در تحلیل نظریه سرمایه اجتماعی است. هرچند از گذشته در تعریفی که بسیاری از اندیشمندان از مفهوم سرمایه اجتماعی ارائه کرده اند بر دو بُعد ساختاری^{۱۰} و بُعد شناختی - هنجاری^{۱۱} سرمایه اجتماعی تاکید شده است اما بی تردید تمایز گذاری میان این دو به شکلی دقیق، محصول تلاشهای فکری نورمن آپهوف بوده است. آپهوف (۲۰۰۰) و پس از او گروتی آرت و باستلاثر (۲۰۰۲) تمایزی دقیق میان دو بُعد سرمایه اجتماعی یعنی بُعد ساختاری و بُعد شناختی ترسیم کرده اند. بُعد ساختاری باعث تسهیل کنشهای جمعی دوطرفه از طریق نقشهای پابرجا در درون شبکه های اجتماعی می شود. این کنشهای جمعی عموماً با قوانین، مراحل و سوابق پشتیبانی می شوند (Hitt, Ireland, Camp and Sexton, 2002). بُعد

شناختی نیز شامل هنجارها، ارزشها، گرایشها و باورهای مشترک است (Krishna and Uphoff, 2002). بُعد ساختاری به معنای آنچه افراد انجام می دهند شامل نقشها، قواعد، رویه های معمول و فرایندها و بُعد شناختی به معنای آنچه افراد احساس می کنند شامل هنجارها، ارزشها، نگرشها و باورها می شود. بُعد شناختی، اشاره به ظرفیت ما برای فهم جهان اطراف دارد. در حالی که بُعد ساختاری بیرونی ۱۲ و مشاهده پذیر است، بُعد هنجاری درونی و مشاهده ناپذیر است. هر دو بُعد ساختاری و شناختی مکمل هم هستند چرا که ساختارها به تبدیل هنجارها و باورها به رفتار هدفمند مشارکتی کمک می کنند (Uphoff, 2000: 215-218).

اگرچه می توان به لحاظ نظری، بُعد ساختاری و بُعد شناختی را بدون هم در نظر گرفت اما در عمل، در نظر گرفتن این دو بدون هم ناممکن است (ماجدی و لهسایی زاده، ۱۳۸۵: ۹۳). بخش عمده ای از ادبیات رایج سرمایه اجتماعی ۱۳، بُعد ساختاری سرمایه اجتماعی را مربوط به شبکه ها دانسته و از اینرو، تحلیل شبکه ای را تحلیلی متفاوت از بُعد دوم می دانند. بدین معنا، می توان گفت که نگاه غالب در ادبیات سرمایه اجتماعی، تحلیل شبکه ها به عنوان بخش ساختاری سرمایه اجتماعی است. به عنوان مثال، می توان به پژوهش ویندی استون (۲۰۰۱) در مورد شیوه اندازه گیری سرمایه اجتماعی اشاره کرد. به نظر او، سرمایه اجتماعی واجد دو بُعدی است که قابلیت اندازه گیری دارند. جدول زیر، نتیجه ای است که وی از تحلیل خود ارائه کرده است:

جدول ۲: ابعاد محوری سرمایه اجتماعی و ویژگی های آنها (Stone, 2001: 7)

هنجارها: کیفیت روابط اجتماعی	شبکه ها: ساختار روابط اجتماعی
هنجار اعتماد	نوع:
• اعتماد اجتماعی	رسمی ↔ غیررسمی
- آشناها/شخصی	اندازه/ظرفیت:
- تعمیم یافته	محدود ↔ نامحدود
• اعتماد مدنی/نهادی	فاصله:
هنجار عمل متقابل	محلی ↔ جهانی
• جبران به همان طریق یا به شکلی دیگر	ساختار:
• مستقیم یا غیرمستقیم	باز ↔ بسته
• فوری یا با تاخیر	متراکم ↔ پراکنده
	متجانس ↔ نامتجانس
	روابط:
	افقی ↔ عمودی

با این وجود اگر بپذیریم که کنش های افراد در درون شبکه ها شکل گرفته و شبکه ها این کنش ها را تسهیل می کنند (همان طور که جیمز کلنن (۱۹۹۸) بر این باور است) تحلیل ساختاری را نمی توان جدا از هنجار-شناخت دانست. بر این مبنای «ارزشها مقولاتی نیستند که در خلاء ایجاد شده باشند؛ آنها بخش دیگر [و مرتبط] شبکه ها هستند.» (Uslaner, 1999: 35) از این رو، تلقی از شبکه ها بدون توجه به هنجارها را نمی توان تحلیل شبکه ای دانست. هر تعریفی از شبکه، مستلزم لحاظ کردن اهمیت پیوندها است که یکی از دو محور تحلیل شبکه ای (گره ها یا کنشگران و پیوندها و ارتباطات میان آنها) محسوب می شود.

به طور کلی، کنش متقابل تکرارشونده میان افراد، وجه مهم یا نشانه مستدلی مبنی بر وجود یک شبکه است (Ostrom and Ahn, 2009: 24). این کنش متقابل تکرارشونده میان افراد، دارای الگویی است که آن را ساختار شبکه می نامیم. به عبارت دیگر، ساختار شبکه، الگوی روابط متقابل میان افراد است. این ساختار، می تواند نشان دهنده نوع ارتباطی بیشتر از بالا به پایین و کمتر پایین به بالا (ساختار بیشتر عمودی) میان افراد نابرابر باشد و همچنین می تواند نوع ارتباطی بیشتر افقی میان افراد تقریباً برابر (ساختار بیشتر افقی) باشد. ساختار بیشتر عمودی را می توان در شبکه های خود-محور^{۱۴} مشاهده کرد که در آن، الگوی روابط میان فرد متنفذ و دیگران حامی، بیشتر به صورت صدور خواسته از بالا و اجابت دستور و انتقال برخی انتظارات از پایین است.

در تحلیل شبکه ها، ساختارها بر حسب شبکه پیوندها که اولین عامل مورد نظر می باشند عملیاتی می شوند و خصوصیات کنشگران در این نوع تحلیل، اهمیت ثانوی دارند. بنابراین، با استفاده از این رویکرد، می توان الگوهای ساخت رابطه ای را مستقیماً و بدون ارجاع به خصوصیات افراد درگیر در آن مورد مطالعه قرار داد (نوک و کاکلیسکی، ۱۳۸۷: ۹). اگر این تلقی را بی کم و کاست بپذیریم باید

این گزاره را نیز بپذیریم که رویکرد تحلیل شبکه ها نوع کاملی از استراتژی تحلیل ساختاری است. با این وجود، در متن روابط میان کنشگران، عنصری ذهنی نیز حضور دارد که باعث تدام ساختارهای ارتباطی می شود. اراده کنشگران برای تشکیل شبکه و خواست آنها برای تداوم همکاری را نمی توان با ساختارهای شبکه یکسان پنداشت. اساساً گردهم آمدن کنشگران در یک شبکه، معطوف به رسیدن به یک یا چند هدف مشترک بوده است. ماهیت این هدف و نوع تلقی افراد از چارچوبی که در آن فعالیت می کنند (مرزهای شبکه)، مرتبط با بُعد دیگری از شبکه ها یعنی بُعد شناختی - هنجاری شبکه^{۱۵} است.

شاید برای تبیین رفتار انسان هیچ مفهومی مانند هنجار نباشد که این چنین مورد توجه دانشمندان علوم اجتماعی قرار گرفته باشد. هرچند در مورد تعریف هنجارها، اجماع نظر روشنی وجود ندارد و تعاریف متعددی ارائه شده است اما به طور کلی، هنجارها را می توان نظامی از معانی دانست که چارچوبی را فراهم می آورند که در آن فرد می تواند به تعریف و تفسیر یک موقعیت معین بپردازد (Home, 2001: 3-4). مفاهیمی مانند همبستگی، فرهنگ مدنی^{۱۶}، زیرسیستم سیاسی^{۱۷}، دموکراسی باثبات، متغیرهای الگویی^{۱۸}، مشروعیت، نفوذ و یکپارچگی و ادغام^{۱۹}، مفاهیمی هستند که در تحلیل نهایی، بر این مفروض استوارند که کنش انسانی نتیجه ای از تلاش انسان برای تطبیق رفتار با معیارهای از پیش مقرر شده است. بر این مبنا، هنجار را می توان در سطح کلان تر فرهنگ نیز تحلیل کرد؛ در اینجا، فرهنگ کلیتی تصور می شود که دارای ذخایر معنایی خاصی از هنجارها و رسوم است و می تواند بخشی از انگیزش انسان برای انجام کنش خاصی را فراهم آورد. از ماکس ویر (۱۹۰۵) که باورهای پروتستان را مشوق ایجاد رفتارهای کارآفرینانه می دانست تا «میل به پیشرفت»^{۲۰} دیوید مک کلند (۱۹۶۱)، «انسانهای نوگرا»^{۲۱} الکس اینکلس (۱۹۶۹) و مطالعات رابرت بلا (۱۹۵۷، ۱۹۸۵) در مورد «مذهب توکوگوا»^{۲۲}، می توان تاکید بر اهمیت فرهنگ و نظام معانی آن برای کنشگران را یافت. جدول زیر، اجزای دو بُعد فوق را نشان می دهد.

جدول ۳: ابعاد مکمل در سرمایه اجتماعی (Uphoff, 2000: 221)

هنجاری	ساختاری	منابع و نمونها
هنجارها، ارزشها، گرایش ها، باورها	نقشه ها و قواعد، شبکه ها و دیگر روابط بین شخصی، رویه ها و فرآیندها	حوزه ها
فرهنگ مدنی	سازمان اجتماعی	عوامل تحرک
اعتماد، همبستگی، همکاری، سخاوت	ارتباطات افقی	عناصر مشترک
انتظارات که منجر به رفتار همکاری جویانه ای می شود که منافع متقابل را تامین می کند		

سرمایه اجتماعی در سیاست: طرح اولیه «سیاست شبکه ای»^{۲۳}

جهان زیست انسانی را در نگاهی کلی می توان به دو محیط درون اجتماعی^{۲۴} و محیط برون اجتماعی^{۲۵} یا محیط بین المللی تفکیک کرد. منظور از محیط درون اجتماعی، محدوده سرزمینی داخل مرزهای ملی است. هرچند می توان دسته بندی های متنوعی از حوزه های محیط درون اجتماعی و عناصر تشکیل دهنده آن ارائه کرد اما تقسیم محیط درون اجتماعی به چهار حوزه اجتماعی، حوزه فرهنگی، حوزه اقتصادی و در نهایت حوزه سیاسی، همه عناصر موجود در محیط کلی درون اجتماعی را در بر خواهد گرفت. دولت نه، تنها بازیگر بلکه مهمترین بازیگر حوزه سیاسی محسوب می شود. منظور از دولت نیز مجموعه دستگاههایی است که در یک سرزمین و مرزهای خاص، از ادعا و حق انحصار مشروع زور برخوردارند. بدین معنا، دولت مجموعه همه دستگاه های دولتی و قوای حکومتی در چارچوب مرزهای ملی است. در نتیجه، موضوع اصلی تحلیل سیاست شبکه ای تحلیل دولت به عنوان جایگاه سیاست است: دولت کاوی با استفاده از درک شبکه ای از سرمایه اجتماعی.

درک شبکه ای از سرمایه اجتماعی و بسط آن برای تحلیل سیاست موضوعی است که کمتر به آن توجه شده است. در واقع، ایده سرمایه اجتماعی و تحلیل شبکه ای، بیش از آنکه در حوزه سیاست مورد توجه قرار گرفته باشد در حوزه های اقتصاد و جامعه شناسی برای تحلیل پدیده های این دو حوزه مورد استفاده قرار گرفته است. در این میان می توان به پژوهشهای ماریو دیانی و هلموت آنهر اشاره کرد که از تحلیل شبکه ای برای تبیین جنبشهای اجتماعی و ورود آنها به عرصه سیاست استفاده کرده است. دیانی می کوشد تا با استفاده از تحلیل شبکه ای به مساله چيستی ماهیت و چگونگی روند تحولی جنبشهای اجتماعی - سیاسی

پردازد. او تحلیل شبکه ای را بهترین ابزار برای اتخاذ نگاهی واقع گرا به ساختارهای اجتماعی می داند (4: 2003, Diani). هلمت آنهایر (۲۰۰۱، ۲۰۰۴) نیز با استفاده از رویکرد شبکه ای به تحلیل جامعه مدنی جهانی می پردازد. او در مقاله ای (Anheier, 2003) همراستا با رویکردی که دیانی اتخاذ کرده بود، به تحلیل نقش اعضای منفرد در حزب نازی در آلمان دوره ۱۹۲۵ تا ۱۹۳۰ می پردازد. تحلیل شبکه ای از ورود و خروج این اعضا به جرگه حامیان حزب نازی و تاثیر آن بر گسترش جنبش طرفدار نازی ها، دستاورد او در این مقاله بود. اما رویکرد سیاست شبکه ای^{۲۶}، رویکردی متمایز است. در برخی از پژوهشها نیز از مفهوم «سرمایه اجتماعی حکومتی»^{۲۷} برای اشاره به ارزشهایی چون حاکمیت قانون، آزادی های مدنی و سیاسی و سرمایه بودن آنها برای هر حکومتی استفاده شده است.^{۲۸} این نوع پژوهش ها، به تحلیل در سطح کشورها می پردازند.

اشاره شد که رویکرد شبکه ای یکی از چهار رویکرد مربوط به نظریه سرمایه اجتماعی است. تلفیق تئوری سرمایه اجتماعی با تحلیل شبکه ای یعنی رویکرد شبکه ای به سرمایه اجتماعی و استفاده از مفاهیم تحلیل شبکه ای، بستر تحلیل سیاست شبکه ای است. بدین معنا، سیاست شبکه ای تماماً مترادف با رویکرد شبکه ای سرمایه اجتماعی نیست. یکی از مفروضات سیاست شبکه ای همراستا با رویکرد شبکه ای سرمایه اجتماعی، تلقی از سرمایه های در گردش در درون شبکه ها به عنوان سرمایه اجتماعی است. بدین معنا، سرمایه اجتماعی، دارایی مهم موجود در چارچوب ارتباطی است که میان افراد برقرار شده است (شبکه). یکی از مهمترین وجوه افتراق رویکرد شبکه ای و سیاست شبکه ای این است: در رویکرد شبکه ای، تحلیل اصلی بر سرمایه اجتماعی و در قالب انجمن های افقی و عمودی میان مردم است در حالی که در سیاست شبکه ای، تحلیل اصلی، شبکه های سیاسی و سطح تحلیل نیز دولت است. بدین معنا، سیاست شبکه ای فراتر از رویکرد شبکه ای است.

در سطح کلی، خطوط اصلی تحلیل سیاست شبکه ای را می توان چنین خلاصه کرد: منابع خاصی در درون شبکه های سیاسی در جریان هستند که بسته به نوع تمایز گذاشتن افراد درون شبکه با دیگران بیرون از شبکه، پیامدهای متفاوتی به بار خواهند آورد؛ علیرغم اینکه این شبکه ها می کوشند سهم بیشتری از منابع کمیاب موجود در جامعه یعنی قدرت سیاسی، ثروت اقتصادی و منزلت اجتماعی را در اختیار داشته باشند، موضوع اصلی نزاع، دستیابی به قدرت سیاسی یعنی توان تصمیم گیری در مورد شیوه تخصیص سایر منابع کمیاب است. محل نزاع، عرصه دولتی یا در درون و پیرامون دولت بر سر قدرت سیاسی است. از اینرو، منظور از سیاست شبکه ای، کاربست تحلیل شبکه ای در تحلیل دولت است. در اینجا، می توان دولت (نه فقط حکومت یا قوه مجریه) را به عنوان مجموعه ای چندپاره از شبکه های سیاسی فعال در رقابت بر سر منابع کمیاب دانست^{۲۹} که در آن، هر کدام از افراد حاضر در هر شبکه بر سر تسلط بر شبکه خود و در نهایت تسلط بر آن بخش از دولت با هدف تصرف قدرت سیاسی، در حال رقابت هستند. شبکه های سیاسی، واحدهایی هستند که هم فرو یا فراسوی احزاب و واحدهای تحلیلی کلاسیک فعالیت می کنند. از اینرو، یک حزب سیاسی می تواند شامل مجموعه ای از شبکه های سیاسی باشد (مخصوصاً احزاب فراگیر یا جبهه های سیاسی) یا اینکه یک شبکه سیاسی بزرگ و گسترده می تواند شامل احزاب سیاسی مختلفی باشد که پیرامون یک فرد و/یا یک ایده و هدف کلان با یکدیگر متحد شده اند.

موضوع اصلی تحلیل سیاست شبکه ها، نزاع شبکه های سیاسی برای تصاحب سهم بیشتری از قدرت است. یک شبکه سیاسی، چارچوبی است که در آن حداقل سه گره، حداقل سه ارتباط مستمر و دسته ای از موضوعات مورد علاقه وجود دارد. به لحاظ تئوریک، گره ها شامل افراد، سازمانها و دیگر هستی های اجتماعی هستند. بدین معنا، ما می توانیم ارتباطات مستمر میان سازمانهای سیاسی و حتی کشورها را به معنای وجود شبکه هایی از سازمان ها و شبکه هایی از کشورها مدنظر قرار دهیم. در مورد نزاع دولتها، موضوع اصلی ارتقاء در سلسله مراتب قدرت در حوزه برون اجتماعی یا حوزه بین المللی است.

ارتباط شبکه ای به معنای وجود دالان ها و مجراهایی برای تبادل منابع، افکار و اطلاعات است^{۳۰} که در آن، افراد نسبت به یکدیگر در حالت وابستگی متقابل قرار دارند. ضرورت تقریباً دائمی بودن (یا حداقل موقتی نبودن) این ارتباط (= مجرا) به دلیل وابستگی

هستی شناسانه شبکه به وجود این مجراهای تبادلاتی است.^{۳۱} مستمر بودن ارتباط از آن رو مهم است که باعث ایجاد پیوندهایی میان اعضاء شبکه می شود. در یک ارتباط غیرمستمر، موقتی و آنی، پیوندهای اندکی برای کنشهای آینده شکل می گیرد. نکته مهم در این میان، تلاش آینده نگرانه کنشگران سیاسی در شکل دادن به ارتباطات است. کنشگران سیاسی بازیگرانی عقلانی هستند که مجموعه ای از ارتباطات را به امید بهره برداری در آینده (نزدیک، میان مدت و دور) شکل می دهند.

هرچند تعریف پراگماتیستی از شبکه (Jones and Woolcock, 2009: 390)، آن را «چرخه ای از دوستی های نزدیک» تعریف می کند اما شبکه های سیاسی را باید وسیع تر از این دوستی ها دانست. در تعریف پراگماتیستی از شبکه های سیاسی، این شبکه ها، چرخه ای از افرادی مختلف در حلقه های متفاوت از دوستان نزدیک به هم و هم پیمان در مرکز شبکه ها تا حامیان آنها در لایه های دورتر هستند که هر چند هر لایه به دلایلی به شبکه پیوسته است اما اجابت منافع اقتصادی، تحقق آرزوهای سیاسی و ارتقاء در سلسله مراتب اجتماعی، مخرج مشترک هدف همه اعضاء محسوب می شود. این اهداف در بستری که ساختارهای تاریخی دولت به وجود آورده اند پی گرفته شده و بر این ساختارها تاثیر می گذارند. بدین معنا، استراتژی های بازیگران شبکه های سیاسی، عامل اصلی تداوم چارچوبهای ساختاری- تاریخی دولت است. این تلقی از استراتژی، محصول تلاشهای فکری بورديو است. به نظر او، استراتژی یعنی در نظر گرفتن این واقعیت که کنش گران اهداف و علایقی دارند. از اینرو، سرچشمه عمل کنش گران، تجربه خود آنها از واقعیت است. استراتژی های کنشگران شبکه های سیاسی بر مبنای منطق عملی استوار است. بنابراین، هنجارهای شبکه های سیاسی و استراتژی های آگاهانه آنها برای تمایزبخشی آنان با دیگران خارج از شبکه خود، می تواند مرزهای نظام سیاسی را مشخص کند. موضوعات مورد علاقه در یک شبکه سیاسی ضرورتاً در ارتباط با قدرت است. منظور از در ارتباط بودن با قدرت، میل، اراده و تلاش برای کسب، حفظ و بسط قدرت است. موضوع مورد علاقه و محل نزاع میان افراد برای تصاحب سهم بیشتری از آن موضوع، مشخص کننده نوع شبکه است. از اینرو، موضوع مورد علاقه شبکه های سیاسی، قدرت و محل نزاع نیز عرصه عمومی به طور اعم و عرصه دولتی و در درون یا پیرامون دولت به طور اخص است. بر این مبنای موضوع محل نزاع یعنی میزان دسترسی به منابع کمیاب سیاسی (قدرت سیاسی) مرزهای یک شبکه سیاسی را تعیین می کند. هرچه دسترسی یک شبکه سیاسی به این منابع کمیاب سیاسی بیشتر باشد، مرزهای کنشگری و تاثیرگذاری آن شبکه نیز وسیع تر خواهد بود. اگر دیگر منابع کمیاب اجتماعی یعنی ثروت اقتصادی و منزلت اجتماعی قابلیت تبدیل به قدرت سیاسی داشته باشند، باید آنها را نیز در تعیین حد مرزهای هر شبکه سیاسی دخیل دانست. به جهت آن که کارکرد اصلی دستگاه های چندپاره دولتی، استقرار جایگاههایی باثبات برای تصمیم گیری در مورد تخصیص منابع جامعه و بسیج آنها در جهت خاصی است، شبکه های سیاسی تلاش دارند تا سهم بیشتری از جایگاه (منصب) های دولتی را تصاحب کنند.

به طور کلی، در تحلیل شبکه ای، پاسخ به دو پرسش زیر بسیار مهم است: «چه چیزی موضوع تبادلات میان اعضاء شبکه است؛ کالا، خدمات، تایید و پشتیبانی، اطلاعات، حمایت معنوی و ... و اینکه مهمترین هدف از وارد شدن به مبادله چیست؛ دستیابی به نیازهای اولیه، افزایش درآمد، انجام تعهدات اجتماعی، یا ترکیبی از این ها.» (Ibid: 385) در سیاست شبکه ای جایگاه، اصل محوری کنش ورزی، قدرت سیاسی، موضوع نزاع و دستیابی به توان بیشتر در تصمیم گیری در مورد شیوه تخصیص منابع، مهمترین هدف از کنش ورزی سیاسی است. مفهوم قدرت سیاسی به عنوان موضوع نزاع، تعیین کننده جایگاه و هدف کنشگران سیاسی از کنش ورزی، کلیدواژه تحلیل سیاست شبکه ای است.

قدرت، ظرفیت عقلانی است که کنشگر را قادر می سازد تا به شکلی نامتقارن^{۳۲} بر تصمیمات سایر کنشگران تاثیر بگذارد به گونه ای که آنها در جهت اراده، منافع و خواستههای کنشگر اصلی اقدام کنند. ظرفیت عقلانی بدین معناست که قدرت، یک گرایش (اشاره به خواست فردی و ذهنی) نیست بلکه نوعی روابط (اشاره به امکانات عینی) است. نامتقارن بودن قدرت باعث می شوند تا در حالی که تاثیرگذاری در روابط، خصلتی دو سویه دارد اما در روابط قدرت، همیشه یک کنشگر دست بالاتر داشته و حد

تأثیرگذاری او بیشتر از سایرین باشد. بدین روی، شبکه ای که به لحاظ ساختاری در مراتب بالاتر سلسله مراتب قدرت است و طبعاً واجد ابزارهای بیشتری برای دستیابی به سوی اهداف، امکان بیشتری نیز برای تثبیت وضع خود و افزایش بیشتر قدرت تصمیم گیری و جریان سازی است. با این وجود، به دلیل ساخت رابطه ای جهان سیاست، هیچ قدرتی مطلق نیست. بدین معنا، همیشه امکان مقاومت و به چالش کشیدن این روابط وجود دارد. هنگامی که نیروی مقاومت و عدم پذیرش از نیروی تطابق و سازگاری بیشتر شود، روابط قدرت دگرگون می شوند. حد دگرگونی در روابط قدرت نیز دامنه تغییرات نهادی و تحولات ساختاری را مشخص کرده (Castells, 2009: 10) و منجر به دگرگونی در ماهیت شبکه های سیاسی و نوع شبکه های سیاسی ای می شود که بر دولت مسلط هستند.

برخی نامتقارن بودگی قدرت را به نوع دولت مربوط می دانند. به عنوان مثال، به نظر پلورالیستهای معتقد به رویکرد نهادی-سیاسی^{۳۳}، شبکه هایی که در آنها روابط برابرتری میان اعضا وجود دارد، محور سیاستهای مدرن و دموکراتیک و کانون پروسه دموکراتیزاسیون هستند (Chaney, 2002: 22). هرچند می توان با این ایده موافق بود که در دولتهای دموکراتیک، برابری بیشتری میان شبکه هایی که خود به شکل برابرتری سامان یافته اند وجود دارد اما قدرت چه در دولت دموکراتیک و چه در دولت غیردموکراتیک، واجد خصلت نامتقارن و از اینرو، کمتر برابر است. در واقع، می توان دولتها را بر طیفی از کمتر برابر تا بیشتر برابر نشان داد که در همه آنها، مرکزیت و نامتقارن بودگی قدرت به شکلی وجود دارد.

مفهوم مرکزیت از جمله مفاهیم مهم تحلیل شبکه ای است. در مورد چیستی مرکزیت و بنیادهای مفهومی آن اتفاق نظری وجود ندارد اما در این مورد اتفاق نظر نسبی وجود دارد که ریشه های اولیه این مفهوم را می توان در مفهوم جامعه سنجی «ستاره»^{۳۴} جست که منظور از آن فردی است که در گروهش معروفترین است یا فردی است که در کانون توجه گروه قرار دارد (Scott, 2000: 83). در واقع، مفهوم مرکزیت نشان دهنده خصلت نامتقارن بودن قدرت در شبکه ها است. سیاست شبکه ای به مثابه رقابت افراد درون شبکه های سیاسی برای تسلط بر شبکه روابط پیرامون خود و تسلط بر پاره ای از دولت را نیز می توان در قالب مفهوم مرکزیت، مرکزیت مجاورت^{۳۵} و مرکزیت بینابینی^{۳۶} در درون شبکه و میان شبکه های دیگر مورد تحلیل قرار داد بدین صورت که مرکزیت مجاورت، نقطه ای است که به طور متوسط به کلیه نقطه ها نزدیک و به طریق اولی به مرکز نزدیک تر باشد، قدرتمندتر است (محمدی کنگرانی، شامخی و حسین زاده، ۱۳۹۰: ۱۵۴) که بدین معنا، کنشگری که به کنشگر اصلی در حوزه سیاست نزدیک تر باشد، از امکان بیشتری برای دستیابی به اهداف برخوردار است و در مورد مرکزیت بینابینی، کنشگرانی که دارای موقعیت بینابینی در شبکه خود هستند، از امکان بالاتری برای قرار گرفتن در موقعیت مسلط در شبکه روابطی که درگیر آن هستند برخوردار می باشند. این حکم در مورد قرار گرفتن در موقعیت مسلط در مجموعه شبکه های درون یک پاره از دولت نیز صادق است.

در تحلیل سیاست شبکه ای می توان مرکزیت را به نوع مرکزیت درون شبکه ای و مرکزیت بین شبکه ای تقسیم کرد. مرکزیت درون شبکه ای به وضعیت فرد یا افرادی اشاره دارد که درون شبکه خاصی که در آن فعالیت می کنند، از درجه بالاتر، ارتباطات بیشتر و موقعیت مطلوب تری برخوردار هستند. در مقابل، مرکزیت بین شبکه ای به فرد یا افرادی اشاره دارد که به رغم موقعیتشان در درون یک شبکه، از درجه بالاتر، ارتباطات بیشتر و موقعیت مطلوب تر در میان مجموعه وسیعی از شبکه های فعال در یک حوزه برخوردار هستند. آنها علیرغم داشتن مرکزیت در شبکه های ارتباطی پیرامون خود، نقش پل های ارتباطی میان شبکه های مختلف را بر عهده دارند و این موقعیت، نقش استراتژیکی در کنشگری به آنها بخشیده است. مینتز و شوارتز (۱۹۸۵) در تحلیلی که خود آن را «تحلیل راس»^{۳۷} می نامند به اهمیت این پل های ارتباطی در تحلیل شبکه ای اشاره کرده اند.^{۳۸} هرچند اهمیت مرکزیت درون شبکه ای (مخصوصاً شبکه های قدرتمند در هر حوزه) را نباید دست کم گرفت اما به واقع، مرکزیت بین شبکه ای امکان های بیشتری برای کنش در حوزه مربوطه (و حتی سایر حوزه ها) دارد. افرادی که در میانه شبکه های مختلف قرار دارند (علاوه بر اینکه خود شبکه ای از روابط را پیرامون خود شکل داده اند)، قادر به استفاده از مزایای «میان بودگی»^{۳۹} هستند. برت (۱۹۹۹) در

تحلیل اینکه چرا رهبران فکری از سرمایه اجتماعی بالایی برخوردار هستند، موقعیت آنها و قرار داشتن در مرزهای میان گروهها (به جای داشتن موقعیت بالا فقط در یک شبکه) را در میزان سرمایه اجتماعی آنها مهم می‌داند (Burt, 1999). در سیاست شبکه‌ای، اگرچه سرمایه حاصل از روابط، منافی برای همه اعضا فراهم می‌کند اما بسته به جایگاه هر فرد اولاً، نوع، حجم و تعداد ارتباطات او تغییر می‌کند و ثانیاً، میزان نفع بری او متفاوت خواهد بود. بنابراین، بسته به جایگاه فرد در شبکه و جایگاه شبکه روابط او در کل ساخت دولت، سهمیه قدرت آنها تغییر می‌کند. اما این تاکید بر جایگاه و موقعیت به معنای پذیرش بی قید و شرط انگاره‌های ساختارگرایانه نیست که به خصوص در نظریه‌های مسلط مارکسیستی پذیرفته شده است و بر مبنای آن، «افراد نه به منزله سوژه‌های بنیان گذار، بلکه فقط در حکم اشغال کنندگان و حاملان^{۴۰} جایگاهها و کارکردهایی اند که درون مناسبات تولید عمل می‌کنند.» (میلر، ۱۳۸۴: ۱۱)

علیرغم آنکه اندیشه تحلیل شبکه‌ای به معنای گذار از تحلیل خصوصیات به تحلیل روابط و ارتباطات است، تحلیل موقعیت و جایگاه سیاسی نشان می‌دهد که ویژگی‌ها و خصوصیات کنشگری که جایگاهی را در شبکه به تصرف خود درآورده است، می‌تواند به امکانهای این جایگاه فعلیت ببخشد. در واقع، تلفیق ساختار نهفته در موقعیت و کارگزاری نهفته در خواست و اراده کنشگر، تعیین کننده جریان قدرت و سهمی است که هر یک از کنشگران سیاسی از منابع کمیاب موجود در جامعه برخوردار خواهند بود. این در واقع، تداوم همان ویژگی «نامتقارن بودگی»^{۴۱} توزیع منابع بر حسب جایگاه است. بر این مبنای، منابع کمیاب به شکلی نامتقارن و در میان اعضایی که در متن شبکه‌ای از روابط با یکدیگر پیوند یافته اند بسته به جایگاه هر کنشگر و هوش و استعداد او در بهره برداری از موقعیتش در ساختار شبکه توزیع می‌شود.

از این نظر، عرصه سیاست در هر کشور را باید انبان ارتباطات میان افراد زیادی دانست که می‌کوشند تا حجم بیشتری از منابع کمیاب قدرت، منزلت و ثروت را به دست آورند. این شیوه تحلیل، رویکرد سیاست شبکه‌ای یا «سیاست شبکه‌ای شده»^{۴۲} نام دارد. رویکرد سیاست شبکه‌ای متفاوت از تحلیل شبکه سیاستگذاری است. شبکه سیاستگذاری به بازی‌هایی اشاره دارد که در میان بازیگران مختلف دولتی و غیردولتی برای تاثیر گذاری بر سیاست یا تصمیم خاصی جریان دارد یا اشاره به روندی از تاثیر گذاری بر تصمیمات بوروکراتیک است در حالی که سیاست شبکه‌ای اشاره به کنشهایی دارد که در درون و پیرامون دولت برای تصرف جایگاه بالاتری از قدرت و ثروت در میان بازیگران سیاسی در جریان است.

سیاست شبکه‌ای، اهمیت جایگاه و مساله قدرت

به نظر کاستلز (۲۰۰۹) قدرت، ظرفیت عقلانی است که کنشگر را قادر می‌سازد تا به شکلی نامتقارن بر تصمیمات سایر کنشگران تاثیر بگذارد به گونه‌ای که آنها در جهت اراده، منافع و خواسته‌های کنشگر اصلی اقدام کنند. در این چارچوب، هیچ قدرت مطلق وجود نداشته و همیشه امکان مقاومت و به چالش کشیدن این روابط وجود دارد. هنگامی که نیروی مقاومت و عدم پذیرش از نیروی تطابق و سازگاری بیشتر شود، روابط قدرت دگرگون می‌شوند. به نظر او، پروسه‌های قدرت سازی را باید از دو منظر تحلیل کرد: از یک طرف، این پروسه‌ها می‌توانند باعث تقویت شبکه‌هایی شوند که از موقعیت مسلط در ساختار موجود برخوردار هستند؛ و از طرف دیگر، باعث ایجاد بستر برای فعالیت شبکه‌هایی می‌شود که در راستای منافع و ارزشهای خود در مقابل این موقعیت‌های مسلط، مقاومت می‌کنند. به لحاظ تحلیلی، هر دوی این پروسه‌ها، در نهایت از طریق تعاملاتشان، ساختار قدرت را شکل می‌دهند. آنها هرچند متمایز از یکدیگر هستند اما از منطق مشابهی پیروی می‌کنند (Castells, 2011: 778).

از اینرو، در تحلیل نهایی دو دسته برخورداران و نابرخورداران در هر ساختار سیاسی وجود دارند. به نظر کاستلز، «هر شبکه از شماری نقاط اتصال مشابه سیناپسهای^{۴۳} سلسله اعصاب تشکیل یافته که سرمایه در میان آنها جریان می‌یابد و کنترل بر شبکه از طریق آنها اعمال می‌شود. حضور این پدیدار در صحنه جهانی، عالم را به دو قطب کلی اعضای شبکه و محرومان از عضویت در شبکه تقسیم می‌کند. در حالی که گروه دوم به تدریج در مسیر نابودی و انقراض رانده می‌شوند، هرچند که در این مسیر احياناً به حرکاتی تند و خشن برای جلوگیری از فنا توسل جویند، گروه نخست به صاحبان قدرت و کنترل کنندگان واقعی نظم امور بدل

می گردند.» (کاستلز، ج ۱، ۱۳۸۵: ۱۸) توزیع قدرت در یک سیستم اجتماعی به عنوان عملکردی از موقعیت کنشگران که آن نیز تابع روابط آنها می باشد، تلقی می گردد. قدرت در سیستم های سیاسی نه تنها عملکردی از تفاوت های میان جایگاه یا وابستگی های نامتقارن دو کنشگر سیاسی است، بلکه عملکردی است از تفاوت ها و وابستگی های میان کلیه کنشگران سیستم. در سیستم های اجتماعی نه تنها اتصالات مستقیم (ارتباطات دودویی) در تعیین قدرت وابسته به موقعیت و مقام مهم می باشند، بلکه اتصالات غیرمستقیم نیز دارای اهمیت بالایی هستند.

مورد اخیر به روشنی موید اهمیت جایگاه و موقعیت در تعیین قدرت در سیاست شبکه ای است. بدین معنا، دولت در حوزه سیاسی، مجموعه ای از جایگاه هاست که تا حدود زیادی به صورت سلسله مراتبی ساختارمند شده اند. رنالد برت (۱۹۹۰) از جمله اندیشمندانی است که موقعیت فرد^{۴۴} در شبکه را عامل مهمی می داند. بحث های بورديو در مورد فضای اجتماعی نیز به ما کمک می کند تا دریابیم که اگر کنشهای جمعی شبکه های اجتماعی در «جامعه» برای دستیابی به مراتب بالاتر در سلسله مراتب منزلت و ثروت است، کنشهای جمعی شبکه های سیاسی در «دستگاه دولت» برای ارتقاء به مراتب بالاتر قدرت و مسلط شدن بر دستگاه دولت است. به نظر وایت من و اسکولز (۲۰۱۰)، «بیشتر آن چیزی که منجر به بروز رفتارهای متفاوت در افراد می شود، بستگی به موقعیت فرد در ساختار دارد.» (Whiteman and Scholz, 2010: 17) بنابراین، موقعیت یا جایگاه کنشگران در یک شبکه، پیامدهای رفتاری، ادراکی و نگرشی مهمی هم برای واحدهای فردی و هم برای سیستم به عنوان یک کل دارد (Knoke, 1994: 9). به عبارت دیگر، مقایسه میان انسانها برای تحلیل رفتار، بیشتر از آنکه مقایسه بر اساس شخصیت های آنها باشد (که البته موردی مهم به خصوص در کشورهای کمتر توسعه یافته است) باید مقایسه ای میان فرد قرار گرفته در یک جایگاه با فرد نابرخوردار از آن جایگاه باشد. موقعیت و جایگاه، علیرغم بر ساخته شدن توسط انسانها (پدیده ای مصنوعی) به بروز رفتارهای تقریباً مشابهی کمک کرده و در پاره ای از موارد، آن را متعین می کند.

از اینرو، رد پای اندیشه اهمیت جایگاه را می توان در ادبیات جامعه شناسی ساختاری نیز جست. بر مبنای ایده «تعادل ساختاری»^{۴۵}، در حالی که دو نفر می توانند روابط مستقیمی با افراد کاملاً متفاوت با خود داشته باشند، نوع روابطی که آنها با دیگران برقرار می کنند می تواند کاملاً یکسان باشد. به عنوان مثال، می توان انتظار داشت که دو پدر، علیرغم داشتن بچه هایی با ویژگی های متفاوت، الگوی رفتاری مشترکی در رابطه با فرزندانشان داشته باشند: الگوی رفتاری «پدرانه»^{۴۶}. این دو پدر نسبت به فرد دیگر در موقعیت تعادل ساختاری هستند. آنها موقعیت اجتماعی خاصی را اشغال کرده اند: پدر بودن. مرتبط بودن این یکنواختی ها در الگوهای ارتباطی به موقعیت های اجتماعی، اندیشه پشت مفهوم تعادل ساختاری است (Scott, 2000: 123). این به معنای اهمیت «نقش» در ارتباطهای اجتماعی است. نقشها می توانند فارغ از شخصیت ها و ویژگی های افراد، الگوی روابط خاصی را القا کنند. بدین معنا، نوع روابط این دو با دیگران بستگی به نوع، شخصیت و ویژگی های افرادی که این دو با آنها وارد تعامل شده اند ندارد.

با این وجود، بحث اهمیت جایگاه در سیاست شبکه ای موضوعی صرفاً ساختاری نیست. علیرغم آنکه جایگاه با قرار گرفتن در یک موضع ساختاری ارتباط دارد اما هنجاری که فرد یا افراد قرار گرفته در آن موضع انتخاب کرده اند (یا پیش از ورود به موضع، داشته اند) نیز بر ماهیت ساخت ارتباطی تاثیر می گذارد. اسمیت و پاول در مطالعه در مورد شبکه های اطلاعاتی به همین نکته اشاره می کنند: «کل ساختار (شبکه) دارای ویژگی پیوندهای کمتر کنترل شده و کنترل های کمتر سفت و سخت است هنگامی که گره های مسلط در یک شبکه خود را متعهد به رژیم های باز برای افشای اطلاعات می دانند.» (Smith and Powell, 2004: 5) دلیل این تفاوت در عملکرد علیرغم تشابه ساختاری را باید در بُعد هنجاری - شناختی شبکه یافت که در بخش قبل مورد بحث قرار گرفت.

اشاره شد که شبکه بر طبق تعریف دارای نقاط اتصال است. این نقاط اتصال ممکن است اندازه های مختلفی داشته و از طریق روابط نامتقارن در شبکه، با یکدیگر مرتبط باشند (کاستلز، ج ۳، ۱۳۸۵: ۴۱۱). بدین روی، نابرابری در عین تاثیرگذار بودن همه اعضا، اصل محوری سیاست شبکه ای است. این به معنای ناهمتر از بودن توان اعضای هر شبکه در درون یک شبکه و موقعیت یک شبکه در

درون ساختار شبکه سیاست است. به میزانی که سلطه یک شبکه بر سایر شبکه ها تشدید شده به گونه ای که تاثیر گذاری (هر چند اندک) سایر شبکه ها در معرض تهدید جدی قرار گیرد، سیاست شبکه ای به سیاست تمرکزگرا در چارچوب فرد یا گروهی خاص گذار خواهد کرد و به همان میزان، امکانهای سیاست شبکه ای برای بقای نظام سیاسی از دست خواهد رفت. بدین روی، شبکه ای که به لحاظ ساختاری در مراتب بالاتر سلسله مراتب قدرت است و طبعاً واجد ابزارهای بیشتری برای دستیابی به سوی اهداف خود است، امکان بیشتری نیز برای تثبیت وضع خود و افزایش بیشتر قدرت تصمیم گیری و جریان سازی دارد. به نظر کرب (۲۰۰۴)، موقعیت و مکان، قانون طلایی است چرا که همان طور که در مورد املاک و مستغلات باید به این نکته توجه کرد که این ملک، در کجای شهر قرار دارد، در تحلیل شبکه ای نیز باید به مکان شبکه در سلسله مراتب حوزه مورد تحلیل نیز توجه داشت (Krebs, 2004).

شبکه ای در دستگاه دولت از جایگاه بهتری برخوردار است که دارای «درجه»^{۴۷} بیشتری باشد. به نظر بسیاری از تحلیلگران شبکه ای^{۴۸}، تعداد پیوندهای یک کنشگر، میزان درجه او را مشخص می کند. بدین معنا، درجه تعداد ارتباطات را نشان می دهد؛ همان طور که هر چه نقطه مرکزی تر باشد، درجه آن بیشتر است (اشتریان و همکاران، ۱۳۸۸: ۲۸)، هر چه کنشگر سیاسی در دستگاه دولت نزدیکتر به مدارج بالاتر سلسله مراتب باشد یا خود توانسته باشد نقطه ای مرکزی در دستگاه دولت را تصرف کند، از درجه بالاتری برخوردار و از اینرو، واجد قدرت رابطه ای بیشتری است. فردی که درجه بالاتری دارد با افراد بیشتری ارتباط داشته و از حمایت های بیشتری بهره مند می گردد و می تواند تاثیر بیشتری بر روندها داشته باشد. به این معنا، شبکه مسلط و فرد قدرتمند درون آن، دارای بیشترین درجه در مقایسه با سایر شبکه ها و افراد است.

نتیجه گیری

بسط درک شبکه ای از سرمایه اجتماعی برای تحلیل دولت، محور رویکردی است که آن را سیاست شبکه ای نامیدیم. از اینرو، دولت مهمترین حوزه منازعه در سیاست شبکه ای است و کنشگران سیاسی، درون آن، با استفاده از آن و بر سر آن به رویارویی مشغولند. این رویارویی بر حسب موقعیت هر یک در ساختار حوزه قدرت، می تواند سببی در جهت حفظ یا تغییر آن ساختار باشد. از اینرو، موقعیت، قانون طلایی سیاست شبکه ای است بدین معنا که موقعیت کنشگران در دستگاه دولت و میزان درجه ارتباطات آنها، توان آنها را مشخص می کند، هر چند هنجار، انگیزش و وجوه شناختی آنها نیز بر بالفعل شدن امکانهای ساختاری تاثیر مهمی دارد. شکل زیر، مولفه های اصلی از خطوط تحلیل سیاست شبکه ای را نشان می دهد.



شکل ۱: خطوط تحلیل در سیاست شبکه ای (نویسندگان)

اهمیت موقعیت، نشان دهنده خصلت نامتقارن قدرت در سیاست شبکه ای است. در سیاست شبکه ای نیز دو دسته برخورداران و نابرخورداران از عضویت در شبکه های سیاسی وجود دارند. با این وجود، تلقی از قدرت به عنوان نوعی رابطه و برداشت از دولت به عنوان چارچوبی چندپاره که هر کدام از این پاره های مجزا، محل نزاع شبکه های سیاسی برای تسلط بر هر پاره و بنابراین،

دستیابی به سهم بیشتری از منابع کمیاب هستند، را باید در کنار وابستگی دو سویه میان برخورداران و نابرخورداران در نظر گرفت. بخشی از توان شبکه ها، حتی شبکه های دارای درجه بالا، به ظرفیت عقلانی کنشگرانی ارتباط دارد که منتقد روابط موجود هستند. این وابستگی متقابل به معنای تضعیف برآیند قدرت شبکه های سیاسی در صورت تضعیف عامدانه منتقدان این روابط است. از اینرو، هرچند رویکرد سیاست شبکه ای برای تحلیل دولت در جوامع کمتر توسعه یافته طرح شده است اما به جهت وابستگی دوسویه قدرت به ضد قدرت، این رویکرد حاوی پیشنهادهای ضمنی ای برای تداوم بخشی به قدرت موجود در عین تحول بخشی به روابط قدرت و بازتر شدن عرصه رقابت به روی نابرخورداران است.

پی نوشتها

1. Communitarian approach
2. Networks approach
3. Institutional approach
4. Synergy approach
5. Structural Holes
6. the strength of weak ties
7. social resources theory

۸. بر مبنای این نظریه، دسترسی به و استفاده از منابع اجتماعی می تواند منجر به ارتقاء وضعیت اجتماعی- اقتصادی افراد شود. بر این مبنای منابعی که در ارتباطات اجتماعی ریشه دارند، نقش مهمی در کنش متقابل میان ساختار اجتماعی و کارگزار انسانی بر عهده دارند. چنان که مشخص است، این نظریه را باید نظریه ای در جامعه شناسی تلفیقی دانست. برای مطالعه بیشتر در مورد این نظریه، ر.ک:

Lin, Nan, Walter M. Ensel and John C. Vaughn. 1981. "Social Resources and Strength of Ties: Structural Factors in Occupational Status Attainment." **American Sociological Review**, Vol. 46: 393-405.

۹. برای مطالعه بیشتر نظریه لین در این مورد، ر.ک:

Lin, Nan, K. Cook, and R. Burt (eds.). 2001. *Social Capital: Theory and Research*. New Brunswick, NJ: Transaction Press.

10. Structural dimension
11. cognitive-normative dimension
12. extrinsic

۱۳. برای نمونه، ر.ک: Putnam, 1993, 2000; Coleman, 1988, 1990; Ariaksinen, 2008; Van Deth, 2008

14. ego-centric networks
15. dimension of network cognitive- normative

۱۶. برای نمونه، ر.ک: Almond and Verba, 1963

۱۷. برای نمونه، ر.ک: Easton, 1965

۱۸. برای نمونه، ر.ک: Lipset, 1964

۱۹. برای نمونه، ر.ک: Parsons, 1969

20. need for achievement
21. modern men
22. Tokugawa Religion
23. Network Politics
24. intrasocietal
25. extrasocietal
26. Network Politics Approach
27. governmental social capital

۲۸. برای نمونه، به تحلیل کورمندی و میگور که در آن نقش سرمایه اجتماعی حکومتی در رشد اقتصادی مورد بحث قرار گرفته شده است رجوع کنید:

Kormendi, Roger C. and Philip G.Meguire. 1985. "Macroeconomic Determinants of Growth." **Journal of Monetary Economics**, Vol. 16: 141-63.

۲۹. پیر بوردیو نیز دولت را مجموعه میدانهایی می داند که در آن کنشگران سیاسی بر سر قدرت نزاع می کنند (شویره و فونتن، ۱۳۸۵: ۸۴).

۳۰. اصطلاح دالان یا مجرا برای توصیف ارتباط شبکه ای را از منبع زیر اخذ کرده ام:

Smith, Jason Owen & Walter W. Powell. 2004. "Knowledge Networks as Channels and Conduits: The Effects of Spillovers in the Boston Biotechnology Community." **Organization Science**, Vol. 15, No. 1: 5-21.

۳۱. بارزل هم در منبع زیر، وجود ارتباطات باثبات و مستمر را از جمله خصصتهای مهم شبکه ها می داند:

Borzel, T. A. 1998. Organizing Babylon: On the different conceptions of policy networks, **Public administration**. Vol. 76, No. 2: 253-273.

32. asymmetric

۳۳. برای نمونه، ر.ک: Cohen and Rogers, 1992; Gibson, 1998

34. star

- ۳۵ Closeness Centrality

36 Betweenness Centrality
37. peak analysis

۳۸. آنها بر این باورند که آن چیزی که به عنوان مثال، دو نقطه راس یا دو فرد قدرتمند و دارای مرکزیت در دو شبکه مجزا را به هم وصل، و از اینرو، قدرت شبکه ای را خلق می کند، نقطه یا فردی است که نقش پل ارتباطی میان این دو شبکه را دارد. برای مطالعه بیشتر در مورد «راس و پل»، رک: Wasserman & Faust, 1994; Scott 2000, 67; Nooy & Batagelj, 2005

Mintz, B. and M. Schwartz. 1985. **the Power Structure of American Business**. Chicago: University of Chicago Press.

39. betweenness
40. Träger
41. asymmetriness
42. networked politics
43. synapses
44. location of individual
45. structural equivalence
46. fatherly
47. degree

۴۸. برای نمونه، رک: Wasserman & Faust, 1994; Scott 2000, 67; Nooy & Batagelj, 2005

منابع

۱. اشتریان، کیومرث و همکاران (۱۳۸۸). **توانمندسازی فرهنگی اجتماع محور: طرحی برای خانه های فرهنگ دانشجویی**. تهران: دفتر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری.
۲. اوئن، راجر (بی تا). «دولت در خاورمیانه: تغییر موضع نه عقب نشینی». صص ۲۹۳-۳۱۳، در حسن حکیمیان و زیبا مشاور، **دولت و تحول جهانی: اقتصاد سیاسی گذار در خاورمیانه**، ترجمه عباس حاتمی زاده. تهران: انتشارات کویر.
۳. بوریو، پیر (۱۳۸۴). «شکل های سرمایه». صص ۱۳۱-۱۶۵، در کیان تاجبخش، سرمایه اجتماعی، اعتماد، دموکراسی و توسعه، ترجمه افشین خاکباز و حسن پویان. تهران: نشر شیرازه.
۴. پاتنام، رابرت (۱۳۸۰). **دموکراسی و سنت های مدنی**، ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: انتشارات روزنامه سلام.
۵. حکیمیان، حسن و زیبا مشاور (۱۳۸۳). «مقدمه». صص ۱۴-۲۹، در حسن حکیمیان و زیبا مشاور، **دولت و تحول جهانی: اقتصاد سیاسی گذار در خاورمیانه**، ترجمه عباس حاتمی زاده. تهران: انتشارات کویر.
۶. شویره، کریستین و اولیویه فونتن (۱۳۸۵). **واژگان بوردیو**، ترجمه مرتضی کتبی. تهران: نشر نی.
۷. کاستلز، مانوئل (۱۳۸۵). **عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (پایان هزاره)**، ج ۳، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز. تهران: طرح نو.
۸. کاستلز، مانوئل (۱۳۸۵). **عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (ظهور جامعه شبکه ای)**، ج ۱، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز. تهران: طرح نو.
۹. کاستلز، مانوئل (۱۳۸۵). **عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (قدرت هویت)**، ج ۲، ترجمه حسن چاوشیان. تهران: طرح نو، ۱۳۸۵.
۱۰. ماجدی، مسعود و عبدالعلی لهسایی زاده (۱۳۸۵). «بررسی رابطه بین متغیرهای زمینه ای، سرمایه اجتماعی و رضایت از کیفیت زندگی: مطالعه موردی در روستاهای استان فارس». **فصلنامه روستا و توسعه**، سال ۹، شماره ۴: ۹۱-۱۳۵.
۱۱. محمدی کنگرانی، حنا، تقی شامخی و مهناز حسین زاده (۱۳۹۰). «بررسی و تحلیل شبکه روابط رسمی و غیررسمی میان سازمانی با استفاده از رویکرد تحلیل شبکه ای». **مدیریت دولتی**، دوره ۳، شماره ۶: ۱۴۹-۱۶۴.
۱۲. مصاحبه با پروفسور هانسپتر کریسی، پروفسور جامعه شناسی سیاسی دانشگاه زوریخ، سوئیس، زوریخ، دانشگاه زوریخ، ۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۹۰، ۱۰ می ۲۰۱۱.
۱۳. میلر، پیترا (۱۳۸۴). **سوژه، استیلا و قدرت**، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهانپنده. تهران: نشر نی.
۱۴. نوک، دیوید و جیمز اچ. کالینسکی (۱۳۸۷). **تحلیل شبکه**، ترجمه مژگان عظیمی هاشمی و مریم اسکافی. مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد.
15. Anheier, Helmut (2003). "Movement Development and Organizational Networks: The Role of 'Single Members' in the German Nazi Party, 1925-30". pp. 49-74, in Mario Diani and Doug McAdam (eds.), **Social Movements and Networks: Relational Approaches to Collective Action**. New York: Oxford University Press.
16. Burt, Ronald S. (2008). "Gossip and reputation", in Marc Lecoutre and Pascal Lievre (eds.), **Management et Réseaux Sociaux: Ressource Pour l'Action ou Outil de Gestion?** London: Hermes-Lavoisier.
17. Burt, Ronald S. (1992). **Structural Holes: The Social Structure of Competition**. Cambridge: Harvard University Press.
18. Burt, Ronald S. November (1999). "The Social Capital of Opinion Leaders." **Annals of the American Academy of Political and Social Science**, Vol. 566, No. 1: 37-54.
19. Castells, Manuel. (2009). **communication power**. New York: Oxford University Press.
20. Castells, Manuel. (2011). "A Network Theory of Power." **International Journal of Communication**, No. 5: 773-787.
21. Chaney, Paul. Winter (2002). "Social Capital and the Participation of Marginalized Groups in Government: A Study of the Statutory Partnership between the Third Sector and Devolved Government in Wales." **Public Policy and Administration**, Vol. 17, No. 4: 20-38.
22. Diani, Mario. (2003). "Introduction: Social Movements, Contentious Actions and Social Networks: 'From Metaphor to Substance'?" pp. 1-18, in Mario Diani and Doug McAdam (eds.), **Social Movements and Networks: Relational Approaches to Collective Action**. New York: Oxford University Press.
23. Geddes, B. (1994). **Politician's Dilemma: Building State Capacity in Latin America**. Berkeley: University of California Press.

24. Hitt, M. A., R. D. Ireland, S. M. Camp and D. L. Sexton. (2002). "Strategic Entrepreneurship: Integrating Entrepreneurial and Strategic Management Perspectives", in M. A. Hitt, R. D. Ireland, S. M. Camp and D. L. Sexton (eds), **Strategic Entrepreneurship: Creating a New Integrated Mindset**. Oxford: Blackwell Publishers.
25. Horne, Christine. (2001). "Sociological Perspectives on the Emergence of Social Norms". pp. 3-33, in Michael Hechter and Karl-Dieter Opp (eds.), **Social Norms**. New York: Russell Sage Foundation.
26. Jones, Veronica Nyhan and Michael Woolcock. (2009). "Mixed methods assessment". pp. 379- 401, in Gert Tinggaard Svendsen and Gunnar Lind Haase Svendsen (eds.), **Handbook of Social Capital: The Troika of Sociology, Political Science and Economics**. Massachusetts, Edward Elgar Publishing, Inc.
27. Knoke, David. (1994). **Political Networks: The Structural Perspective**. New York: Cambridge University Press.
28. Krebs, Valdis. (2004). "Power in Networks"; Available Online at: <http://www.orgnet.com/PowerInNetworks.pdf>
29. Krishna, Anirudh and Norman Uphoff. (2002). "Mapping And Measuring Social Capital," in Christian Grootaert and Thierry van Bastelaer (eds.), **The Role of Social Capital in Development: An Empirical Assessment**. New York: Cambridge University Press.
30. Lin, Nan. (1999a). "Building a Network Theory of Social Capital." **Connections**, Vol. 22, No. 1: 28-51.
31. Lin, Nan. (1999b). "Social Networks and Status Attainment." **Annual Review of Sociology**, Vol. 25: 467-487.
32. Ostrom, Elinor and T.K. Ahn. (2009). "The meaning of social capital and its link to collective action", in Gert Tinggaard Svendsen and Gunnar Lind Haase Svendsen (eds.), **Handbook of Social Capital: The Troika of Sociology, Political Science and Economics**. Cheltenham: Edward Elgar.
33. Scott, John. (2000). **Social Network Analysis (A Handbook)**, second edition. London: Sage Publications Ltd.
34. Smith, Jason Owen & Walter W. Powell. (2004). "Knowledge Networks as Channels and Conduits: The Effects of Spillovers in the Boston Biotechnology Community." **Organization Science**, Vol. 15, No. 1: 5-21.
35. Stone, Wendy. (2001). "Measuring Social Capital, Towards a theoretically informed measurement framework for researching social capital in family and community life", Research paper, **Australian Institute of Family studies**, No. 24.
36. Svendsen, Gert Tinggaard and Gunnar Lind Haase Svendsen. (2009). "The troika of sociology, political science and economics." pp. 379- 401, in Gert Tinggaard Svendsen and Gunnar Lind Haase Svendsen (eds.), **Handbook of Social Capital: The Troika of Sociology, Political Science and Economics**. Cheltenham: Edward Elgar.
37. Uphoff, Norman. (2000). "Understanding social capital: Learning from the analysis and experience of participation." in Dasgupta, p. and Serageldin, I. (eds.), **Social Capital: A Multifaceted Perspective**. Washington, DC: The World Bank.
38. Uslaner, E.M. (1999). "Trust But Verify: Social Capital and Moral Behavior, Social Science." **Social Science Information**, Vol. 38: 29-56.
39. Whiteman, Meredith and John T. Scholz. 2010. "Social Capital in Coordination Experiments: Risk, Trust, and Position", **Political Networks Paper Archive at OpenSIUC**. Working Papers.
40. Zhang, Mingxin. (2010). "Social Network Analysis: History, Concepts, and Research." pp. 3-21, in Borko Furht (ed.), **Handbook of Social Network Technologies and Applications**. New York: Springer.